



اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان
است.
منصور حکمت

۱۳۷

جوانان کمونیست

نشریه سازمان جوانان کمونیست

۲۵ فروردین ۱۳۸۳

۱۳ آوریل ۲۰۰۴

سه شنبه ها منتشر میشود

www.jawanan.org

سردبیر: مصطفی صابر

گزارش از بم کاوه رزمجو

میدانستم اخباری که در رسانه های رسمی رژیم منتشر میشود دروغ است. ولی دیدن آنهمه ویرانی پس از دوماه برای کمتر کسی باورکردنی است. از بم همچنان فقط تلی از خاک باقی است. خبرهای بیشتری هم هست! تقریباً اغلب مردم معتقدند که این زلزله بر اثر آزمایش و انفجار هسته ای رخ داده است! درست یا غلط، نفرت و بیزاری شان از رژیم را نشان میدهد.

یکی از پیمانکاران که در کار آوار برداری بود میگفت در سرتاسر بم تنها ۲ درصد از آوارهای موجود تخلیه شده است. وقتی که ما آنجا بودیم (تعطیلات عید) هنوز جسد از زیر آوار در می آوردند. یک مری میهد کودک در زیر چادر میگفت: بعد از دو ماه هنوز نتوانسته اند آب شرع ما را تامین کنند

و مردم ناچار شده اند که از آب آلوده شهر استفاده کنند و به تبع آن (سالمک) شهر چنین اهدافی فقط وقتی ممکن است که نیروی عظیم مردم آزادخواه و عدالتجو جهان برای آن براه بیفتند.

مردم ایران بیش از همه مستقیماً از وقایع عراق تاثیر خواهند گرفت و در عین حال بیش از هر جایی دیگری میتوانند بر وقایع تاثیر بگذارند و امکاناتی برای دخالتگری بشريت آزادخواه فراهم آورند. مردم ایران با سرنگون کردن جمهوری اسلامی و برقراری حاکمیت شورایی و بلافصل خود و تحقق آزادی و برابری، چهره کل منطقه را تغییر خواهند داد.

یک منبع مهم تغذیه اسلامیست ها و تروریسم در عراق را خواهند خشکاند و سکولاریسم و آزادیخواهی و کمونیسم کارگری را در عراق تقویت خواهند کرد. و این بنویه خود مردم عراق را در مقابله با سوی دیگر جهنم تروریستی موجود یعنی آمریکا تقویت خواهد کرد.

مردم ایران با انقلاب علیه جمهوری اسلامی فقط خودشان را نجات نمی دهند. شرایط رهایی دیگران را هم فراهم می آورند!



اعتراض: ینار محمد عضو رهبری حزب کمونیست کارگری عراق

از زنان و کودکان که قربانی این جنایات اند به دفاع برخاسته و همه آزادیخواهان جهان را به مبارزه علیه «دو قطب تروریسم» و تلاش برای بیرون راندن آنها از عراق فراخوانده است.

کشتار مردم در فلوجه را متوقف کنید!

ینار محمد رئیس سازمان آزادی زن در عراق طی اطلاعیه شدید الحنی جنایات گسترده آمریکا و متحدینش در فلوجه عراق که شهر را به بمب بسته اند و حدود ۶۰۰ نفر مردم بیگناه را قتل عام کرده اند، محکوم کرد. او نوشت که مدعیان «دمکراسی» و «حقوق بشر» قتل عامی را در فلوجه راه انداختند که تنها با اعمال رژیم صدام مشابه است. ینار



اول مه به پیش!

فواد عبدالمهدی

foadabdollahi@yahoo.com

کارگران! سرمایه داری وحوش اسلامی برای صندوق های تقدینه اش هر روز و هر ساعت به شما حمله می کند و راضی به برداشتن زنجیرهای بردگی مزدی نیست و نخواهد شد. تمام نیروهای بورژوازی در روز اول ماه مه، متحدتر خواهند شد تا فریاد آزادی، برابری، حکومت کارگری، فریاد طبقاتی شما را در گلو خفه کنند. این ثابت می کند که قلب انقلاب در جامعه می زند، ما یک قدرتییم و آینده میتواند از آن ما باشد.

جمهوری اسلامی حق حیات خود را از دست داده است. هزاران انسان بیگناه روزانه توسط این جانیان مذهبی سرمایه سلاخی می شوند. برای خروج از این تونل مفری جز انقلاب کارگری و برافراشتن پرچم سوسیالیسم وجود ندارد. تنها حکومت کارگری می تواند به این هرج و مرج پایان بخشد. می تواند آزادی و برابری و خوشبختی برای همه بیاورد. می تواند پایان ناسیونالیسم و قومی گری و سلاخی متقابل ملیت ها باشد. میتواند صلح و آزادی و فرهنگ انسانی را به بشریت باز گرداند و دست ملذخ و مرد سالاری را برای همیشه از دخالت در سرنوشت و زندگی انسانها قطع کند و برابری کامل زن و مرد را تحقق بخشد.

در اولین روز ماه مه باید کلمات مانیفست کمونیست بر فراز باروهای ریزان جمهوری اسلامی، شعله کشند. سرود انترناسیونال را باید زمزمه کرد. باید عزممان را نشان دهیم که میخوایم جهان را به شکل ایده آلش، بر قاعده انسانی و اشتراکی اش بنشانیم. اول ماه مه ناقوس مرگ برای هر گونه بردگی و ستم و نابرابری می باشد. ایران وارد فاز سرنگونی کل جمهوری اسلامی شده است. اکنون جامعه مذهب و سرمایه را استفرغ می کند. این یعنی شرایط مناسب برای پیروزی ما زیر پرچم حزبمان است.

پیش به سوی یک اول ماه مه قدرتمند! پیش به سوی انقلاب کارگری!

سعودی و غیره، بدست انواع مرتجعین ناسیونالیست رها کرد. تحقق چنین اهدافی فقط وقتی ممکن است که نیروی عظیم مردم آزادخواه و عدالتجو جهان برای آن براه بیفتند.

مردم ایران بیش از همه مستقیماً از وقایع عراق تاثیر خواهند گرفت و در عین حال بیش از هر جایی دیگری میتوانند بر وقایع تاثیر بگذارند و امکاناتی برای دخالتگری بشريت آزادخواه فراهم آورند. مردم ایران با سرنگون کردن جمهوری اسلامی و برقراری حاکمیت شورایی و بلافصل خود و تحقق آزادی و برابری، چهره کل منطقه را تغییر خواهند داد.

یک منبع مهم تغذیه اسلامیست ها و تروریسم در عراق را خواهند خشکاند و سکولاریسم و آزادیخواهی و کمونیسم کارگری را در عراق تقویت خواهند کرد. و این بنویه خود مردم عراق را در مقابله با سوی دیگر جهنم تروریستی موجود یعنی آمریکا تقویت خواهد کرد.

مردم ایران با انقلاب علیه جمهوری اسلامی فقط خودشان را نجات نمی دهند. شرایط رهایی دیگران را هم فراهم می آورند!

عراق: چه باید کرد؟

حتی جهان را به کام خود ببرد. چه باید کرد؟ این سوال مردم نگرانی است که حتی پیش از شروع جنگ آمریکا در صفوف چند ده میلیونی در سراسر جهان به آن اعتراض کرده بودند.

هیچکدام از دو سوی این جنگ و جنایات، نه آمریکا و متحدینش و نه اسلامیست و ناسیونالیست ها قابل دفاع نیستند. باید علیه کل این اوضاع و همه اینها به پا خاست. باید به دفاع از سکولاریسم، منع حکومت قومی و مذهبی، به دفاع از حاکمیت منتخب مردم

عراق که آزادی های سیاسی، برابری زن و مرد و آزادی اعتصاب و تشکل و تحزب را به رسمیت بشناسد به میدان آمد. باید از انسانیت و رفاه و تمدن در برابر جنایتکاران هردو سو به دفاع برخاست. آمریکا و متحدینش باید از عراق بیرون بروند. اما نباید سرنوشت مردم عراق را بدست اسلامی ها و جانورهای قلاذه شده توسط جمهوری اسلامی و عربستان



مصطفی صابر

وقایعی که این روزها در عراق میگذرد، مردم جهان را نگران کرده است. هرکسی میتواند ببیند که چطور دو سوی «جنگ تروریستها» (چه تروریسم دولتی آمریکا و متحدینش و چه تروریسم اسلام سیاسی و ارتجاع محلی) زندگی مردم عراق را به خاک و خون میکشد. هرکسی نگران است که این اوضاع کل منطقه را به آتش بکشد و

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

«ما همدردیم!» افغان، غیر افغان ندارد!

سیاوش دانشور

siavush_d@yahoo.com

Tel. +46 70 765 63 62



شهروندان و کارگران افغانستانی مقیم ایران از شنوندگان ثابت برنامه های رادیو اترناسیونال هستند. در دو هفته گذشته رادیو، علیه سیاست نژادپرستانه دستگیری و اخراج دسته جمعی این بخش از مردم شریف جامعه ایران چند برنامه داشت. این برنامه ها با عکس العملهای بسیار مثبت شنوندگان روبرو شد. از جمله جمعی از کارگران افغانستانی که هنوز به تور نیروهای رژیم اسلامی

نیافتادند با رادیو تماس گرفتند. حرفشان روشن و ساده بود:

«ما اجرت کمی دریافت میکنیم و پول تلفن نداریم که زنگ بزیم. خواستیم بگیریم که رادیو را هر شب در محفل فقیرانهمان گوش میدهیم. شما

صدای ما کارگران هستید. امید ما هستیم. افغان و غیر افغان فرق ندارد. ما دردمان یکی است. ما برادریم و با هم مشکلی نداریم. باور کنید کم کارگر پیدا میشود که فکر کند ما باید برویم. هم بیکارها و همکارها. ما رفیق زیاد داریم و دستمان در یک سفره است. بیشتر از این ظلم بزرگ حرف بزنید. کارگران افغانی عمده شان نمیخواهند برگردند افغانستان. به زور میفرستند. ما اینجا کس و کار و فامیل داریم. کجا برویم؟» ...

عکس العمل ها به قربانیان مستقیم سیاست نژاد پرستانه جمهوری اسلامی محدود نبود. تلفن از یک کارگر کارخانه ... تهران:

«این برنامه ها در مورد اخراج بی رحمانه دوستان افغانستانی ما خیلی لازم است. ولی بیشتر از ضرورت حمایت کارگران و جوانان از این بخش از کارگران ایران صحبت کنید. مشکلی که هست اینست که کارگر و هر کسی با هزار بدبختی روزمره درگیر است. کار نیست، بیکاری بیاد میکند،

نان شب را تهیه کردن هنر بزرگی شده. تبلیغات منفی بر علیه این بخش از کارگران از طرف دولت زیاد است. شایعه پراکنی زیاد است. فشار رویشان زیاد است. در این اوضاع مردم، جوانهایی که مشکل کار دارند، شاید زیاد به این فکر نکنند که چرا لازم است از کارگران افغانستانی دفاع کنند. دستشان درد نکند. بیشتر با مردم حرف بزنید. روز کارگر هم نزدیک است.» ...

اینها نمونه هائی است. و فکر میکنم روشن باشد. دو سه سال پیش در مراسم دولتی روز کارگر در اصفهان، سهیلا جلودارزاده در سخنرانی اش شروع کرد به تبلیغات فاشیستی بر علیه کارگران افغانستانی. او مثل هر بورژوازی دیگر، کارگر «غیر ایرانی» را عامل بیکاری دانست. کارگرانی که با زور به مراسم کشانده شده بودند، این اراجیف را تحمل نکردند. تریوشش را شکستند و با فضاقت بیرونش کردند. کارگران بیش از هر کسی

میدانند که این وصله ناجور «ملیت» که به ما چسبانده اند، ابزار سرمایه داران برای تفرقه در میان کارگران است. پیام این کارگران را باید جدی گرفت. از شهروندان افغانستانی شنونده رادیو اترناسیونال، از دوستان و محافل کارگری در شهرهای مختلف ایران، از خوانندگان نشریه جوانان کمونیست دعوت میکنم که در اول مه روز جهانی کارگر پاسخ محکمی به فاشیسم ضد افغان و ضد «خارجی» رژیم اسلامی سرمایه داران بدهید. لازم است در برنامه های اول مه، در قطعنامه ها و سخنرانیها، و از هم اکنون در کوچه و خیابان و مدرسه و دانشگاه، در محافل و مجامع مختلف بگوئیم و بنویسیم؛ سیاست پاکسازی قومی محکوم است! اخراج بخشی از طبقه ما از کشوری که آنها سالها با کار و زحمتشان در ساختن آن سهیم بوده اند محکوم است! ننگ بر فاشیسم ضد افغان! بگوئیم؛ کارگران وطن ندارند! زنده باد اتحاد و همبستگی کارگران جهان!

رویدادهای هفته

اسعد کوشا

«جیش المهدی» و «کوسه»!

صفحه روزنامه و تلویزیون های دنیا یکبار دیگر شاهد جنایات تروریسم دولت آمریکا و دنباله اش انگلیس از یکسو و لشکر وحوش اسلام سیاسی از سوی دیگر بود. سیاهی این سناریو، فضای دودآلود عراق پس از «آزادسازی بسبک بورژوازی مثل قرن بیست و یکم» را تیره و تارتر کرده است. هجوم، اشغال و تخریب مدنیت عراق و دست نشاندن سرعشیره ها و اخوندهای رنگ و وارنگ توسط غرب آنچنان آب را برای هر خرچنگ قورباغه ای گل آلود کرده است که اکبر شاه منقور و «کوسه» خونخوار دارالخلیفه اسلامی تهران هم بفکر شکار ماهی در بغداد افتاده است. خطبه های نماز جمعه این هفته اکبر شاه و تعریف و تمجیدش از مقتدا صدر و لشکر بلر و دیگر اوباش اسلامی نشان از رویای تکرار ماجرای لبنان در محیله سران یکی از جنایتکارترین رژیم های تاریخ است. کشاندن مزدوران بیست سال در آب نمک خوابیده رژیم اسلامی تهران به خیابانهای بغداد و شهرهای عراق و سوء استفاده از احساسات بحق مردم گرفتار در چنگ تروریسم دولتی غرب و اعوان و انصار نظام سرمایهداری، بقصد معامله گری با غرب، تلاشی است عبث برای خریدن حمایت اربابان در مقابل سیل انقلابی مردم در ایران که قصد لایروبی این طویله اوژنیاس در مهمترین مرکز توطئه تروریستی اسلام سیاسی در جهان را دارند. «جیش المهدی» اکبرشاه در



تهران باید مواظب عمامه و ریش های کزیه شان باشند که باد نبرد. طوفان جنبشهای اعتراضی - انقلابی کارگران، زنان و جوانان رادیکال و آزادیخواه و برابری طلب در راه است. فتح بغداد پیشکش! در آستانه اول ماه مه و سالروز ۱۸ تیر، رفسنجانی باید خوب بداند که با کزری خواندن برای آمریکا در نماز جمعه و موش دولتی در عراق نمیتواند روحیه باختگی سپاهیان جهل و سرمایه را جبران کند. فرار فردی و جمعی عوامل دستگاههای تقاضای پناهندگی از بلاد کفار عیانتر از آنست که کتمان پزیر باشد، حتی برای دارالتبلیغات اسلامی بی بی سی حاشای این حقایق بسیار دشوارتر شده است. واقعیت روند روبه رشد و اعتلای انقلابی در ایران که به کوری چشم استعمارگران مهر چپ رادیکال بر خواسته ها و مطالباتش خورده است، دیگر با هیچ ابر سیاهی قابل پوشاندن نیست. همسرنوشتی اکثریت مردم مصیبت زده عراق با انقلاب ضداسلامی و آزادیخواهانه، برابری طلب و مدرنیستی مردم ایران میتواند طلیعه آسمانی روشن برای کل منطقه را نوید میدهد.

اول مه در فنلاند

اول ماه مه روز بین المللی کارگر در راه است. به همین مناسبت سازمان جوانان کمونیست جشن باشکوهی را در هلسینکی فنلاند برگزار خواهد کرد.

مکان: Vartionkylantyoventalo, Rusthollarinkoja 3

زمان: ۱۸ تا ۲۴ شب

برای کسب اطلاعات بیشتر با ۰۴۰۰۵۳۰۴۶۸ - ۰۰۳۵۸

سهند حسین زاده تماس بگیرید.

سازمان جوانان کمونیست واحد فنلاند

و باز ما شکستیم!

علی راستین، تهران

حس ابد خبری!

«دولت محصول آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است و... آلت استثمار طبقات ستمکش است»، لنین، دولت و انقلاب. بدستی که دولت های برای سرکوب طبقات زیرین جامعه سامان داده شده اند. و از هر کسی (نه لزوما مارکسیست) پیرسید که دولت را برای چه ساخته اند، میداند که کارکردش چیست. همه زندان ها، شکنجه گاهها، افراد مسلح، بمب های کروز و هزار و یک دم و دستگاه دیگری را که عملا برای سرکوب انسان ها ساخته شده به شما نشان میدهند. نشان میدهند که یک دولت سرمایه داری در برابر هزینه های ناچیزی که برای آموزش، بهداشت، کشاورزی و رفاه همگانی میکند، چه هزینه های هنگفتی را هم برای دستگاه سرکوب، جنگ ها، به راه انداختن سازمانهای جاسوسی و اطلاعاتی و... صرف میکند. اما اینجا من میخواهم به شکل دیگری از همین ارگانهای سرکوب در جامعه سرمایه داری بپردازم. نوعی

«آگاهان»، «کارشناسان»!

آنچه امروز در رسانه های بورژوازی به عنوان «خبر» یا «حقیقت» به خورد مردم داده میشود، چیزی جز بیان فرموله شده منافع طبقات حاکم نیست. بقول لنین «مردم اگر نتوانند در پشت شعارهای طبقات حاکم، منافع طبقاتی را جستجو کنند، همواره قربانی خواهند شد.» سیاست اصلی

اول ماه مه در دانمارک

سازمان جوانان کمونیست ضمن تبریک روز جهانی کارگر از همه جوانان آزادیخواه در دانمارک دعوت مینماید در گرامیداشت این روز بزرگ همگام با سازمان جوانان شرکت کنند. علاوه بر شرکت در برنامه های روز کارگر، سازمان جوانان کمونیست در دانمارک به جمع آوری کمک مالی برای تلویزیون اترناسیونال میردازد، به نظر ما این با اهمیت ترین فعالیت برای امر طبقه کارگر در شرایط کنونی است. از همه علاقه مندان برای یاری رساندن در جمع آوری کمک مالی درخواست میکنیم با ما تماس بگیرید.

گرامی باد اول مه روز جهانی کارگر

سازمان جوانان کمونیست

واحد دانمارک

تلفن تماس ۰۰۴۵ ۵۱۵۲۹۶۲۰

امید خدابخش

رسانه های سرمایه داری سانسور حقایق و وارونه جلوه دادن آنست. سانسور اعتراضات کارگری، حرکات اعتصابی رادیکال و سوسیالیستی به عنوان اصول تخطی ناپذیر و سیاست روزمره رسانه های همیشه با شرف در آمده است. حتی در بهترین حالت خبری «ممنوعه» را منتشر کنند، که اگر نکنند اعتماد شنوندگان را از دست میدهند، با یک ردالت ژورنالیستی چنان موضوع را عوض میکنند و چنان وارونه جلوه میدهند که کل ماهیت خبر از بین برده میشود. برای مثال رادیو بی بی سی در جریان اعتصاب کارگران پتروشیمی در پاییز گذشته با مسئول اتحادیه کارفریان مصاحبه کرد!

حلال هیپی ها!

نامه هایی از دانمارک

محمود قزوینی



به مصطفی عزیز.

امیلوارم خسته نباشید. واقعا نشربه عالی در میآوری و هر بار مطالب زنده و تر و تازه ای دارید که آدم پس از گرفتن نشربه نمیتواند آن را حتی موقتا کنار بگذارد. نشربه ات جذاب است. از من خواسته بودید تا در باره گروه های سنتی چه در اروپا برای اطلاع خوانندگان نشربه شما مطالبی بنویسم. سعی میکنم از دسته بندی های مختلف این جریانات برای خوانندگان نشربه چیزهایی بنویسم. حقیقتش ابتدا دودل بودم که این کار را انجام دهم. چرا که این جریانات آنقدر پرت و آنقدر با چه و کمونیسیم و اساسا با یک نیروی اجتماعی فاصله دارند که حرف زدن در باره آنها، ممکن است موجب ناامیدی شود. اما جوانان باید بدانند که سوسیالیسم و چه نزد مردم اروپا با این جریانات حاشیه ای تعاونی نمیشود. مردم از سوسیالیسم، رفاه و آسایش و آزادی را به طور عموم میفهمند. گرایش به سوسیالیسم به خصوص در میان نسل جوان قوی است اما متأسفانه سازمانی برای گردآوری این نیرو وجود ندارد.

حلال هیپی ها

در دانمارک چه های سنتی به

به نظر من بسیاری از جریاناتی که در اروپا به آنها چه اطلاق

«حلال هیپی ها» مشهورند. به نظر من این اصطلاح گویای حال آنهاست. این اصطلاح را اولین بار یک شخصیت لیبرال مهاجر به نام ناصر خادر از یک حزب میانه در دانمارک برای تعریف «چیپا» بکار برد. این تعریف آنقدر گویاست و به اندازه ای جا باز کرد که برای خود این چیپا هم پذیرفته شده است. گاهی خودشان را حلال هیپی مینامند. جدیداً یکی از این حلال هیپی ها کتابی نوشت و یکقنار جرات به خرج داد و کمی ناپرهیزی کرد و انتقاداتی هم به روشهای خودشان کرد و خودش را نیمه حلال هیپی تعریف کرد.

هیپی ها با جنبش سیاسی و فرهنگی در اروپا، در دهه های ۶۰ و ۷۰ تداعی میشدند که ضد نرم ها و سنت های موجود بودند. هیپی ها تابوها را میشکستند و در نوآوری در برخی زمینه ها افراطی بودند. اما حلال هیپی ها برعکس طرفدار سنت و ارتجاع فرهنگی، طرفدار مذهب و ناسیونالیسم، حامی اسلام و آخوند هستند. هیپی ها با انقلاب فرهنگی دهه ۶۰ و ۷۰ تداعی میشدند و حلال هیپی ها با مسجد و آخوند و کلیسا. در فرهنگ هیپی ها کسی به جامعه فرهنگی و مذهبی و ملی تعلق نداشت، اما نزد حلال هیپی ها انسان ها به جامعه های ملی و مذهبی متعلقند که راه خلاصی از آنها برایشان وجود ندارد. شهروندان جامعه به مسلمان و مسیحی و یهودی و هندی و چینی و دانمارکی. تقسیم میشوند و هر دسته دارای فرهنگهای خاص خودشان هستند و کار یک «چیپی» (حلال هیپی) نرمال اروپایی احترام و باز هم احترام به همه این فرهنگهاست. با احترام به فرهنگهای

ارتجاعی و ضد بشری، راه را برای پذیرش قوانین و نرمهای ضد انسانی در جامعه نیز باز میکنند. نزد یک حلال هیپی در اینجا در اروپا آخوند و کشیش و خاخام نمایندگان واقعی مردمند که در فلسفه حلال هیپی ها قبلاً به مسلمان و مسیحی و یهودی تقسیم شده اند. هر بار که آکسیون میمانند. مثلاً بر علیه راسیسم و یا مساله مربوط به جنگ عراق و مسئله فلسطین برگزار میشود، آنها تلاش میکنند تا آخوند و امام جمعه ای را برای سخنرانی دعوت کنند. ما در طول سالهای گذشته جدال زیادی با آنها بر سر این مسائل داشتیم. به نظر من ما توانستیم حتی بر نظرات آنها تاثیر بگذاریم. برخی از سازمانهای جوانان سوسیالیست اظهار علاقه زیادی به روش و دیدگاه ما دارند. برخی از اطلاعاتی های ما روش زنده چیپی های سنتی در اینجا را با عنوانهایی بر علیه حلال هیپی ها نقد کرده است. بگذار بر یک چیز هم تاکید کنم و آنهم اینکه، اکثر این انسانهای چیپی، شخصاً انسانهای عدالت خواه و شریفی هستند. اما متأسفانه به دلیل دیدگاهشان گاهی در کنار ارتجاعی ترین نیروها قرار میگیرند.

در هفته های آینده بیشتر به دسته بنیهای این گروه های چه سنتی و مواضع سیاسی و ایدئولوژیکیشان میپردازم و همچنین برخی از اطلاعاتی های ما بر علیه آنها را از زبان دانمارکی به فارسی ترجمه میکنم تا ببینید با چه کسانی در اینجا و بر سر چه چیزهایی درگیریم. هر چند همانطور که میدانی درگیری اساسی ما نه با آنها، بلکه بر سر مسائل اساسی جامعه و نیروهای اصلی در جامعه میباشد.

رسانه های فارسی

رسانه های بورژوازی فارسی زبان در زمینه تحریف واقعیات زمخت تر دهاتی از رسانه های جهانی عمل میکنند. رابطه دولتها و رسانه هایشان با روشنی بیشتری معلوم است. به کرات دیده شده است که مثلاً بی بی سی یا رادیو اسرائیل با تیره شدن روابطشان با جمهوری اسلامی بر علیه رژیم فشار روانی آورده اند اما با بهتر شدن روابط نسبت به رژیم مهربانتر شده ند و کلمات آخوسند تری را به کار برده اند.

این رسانه ها گرچه خود را مستقل می دانند و «به هیچ حزب و جریان سیاسی وابسته نیستند» اما عملاً به بلندگوی های جریانات سیاسی ایوزیسیون و نیمچه ایوزیسیون تبدیل میشوند. یک روز گزارش لحظه به لحظه آب ریزش بینی منتظری را میدهند، روز دیگر صادق زیبا کلام و نوری زاده را علم میکنند و زمانی هم به شتل سلطنت پناه برده بودند. موضع این رسانه ها نسبت به کارگر و کمونیست و مشخصاً حزب سیاسی طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست

کارگری هم روشن است. به ندرت اسم می برند و اگر هم ببرند دارند فحش میدهند و چهره ای دروغین از آن میسازند.

باز ما شکستیم!

حصارهای زندانهای خبری رسانه های بورژوازی را ما کمونیست های کارگری شکسته ایم و بیشتر می شکنیم. این سنت و عادت بوده که چه ها در یک گوشه بنشینند و بورژواها و بلندگوهایشان عریه کشی کنند. هزار و یک تریبون با میلیونها نفر مخاطب داشته باشند و آزادیخواهی را تخطئه کنند. و سنت حاکم بر چه این بوده که با شنیدن این حرفها کمی ناراحت شده و بعدش سرتکان داده و نهایتاً به رفیق بغل دستی اش در گوشه بگویند که این ها تبلیغات است و باور نکن! این سناریو مسخره

بورژوازی و چه سنتی را جنبش کمونیستی کارگری باز شکسته است. توانسته است با کوشش فراوان و کمک بسیاری توانسته اولین تلویزیون چه و کمونیستی را راه اندازی کند و مخاطب وسیع برای کمونیسم فراهم کند. بی شک کمک و حمایت همه

از صفحه ۸

لینک

فامیل و قوم و خویش و آشنا و غیر آشنا در خانه شما خراب میشوند. تا هفت روز مداوم صدای عریه و روضه خوانی میشوند، هی گریه میکنند، هی به غش و ضعفها میرسید. . . هی چایی پخش میکنند، هی غر میشوند . . . از اینکه نام داماد محترم را پایین آگهی ترجمه ننوشته اید خجالت زده میشوید . . . از آن گوشه مجلس صدای فاتحه خوانی میشوند . . . یکی داد میزنه خدا رحمتش کنه

در ضمن صدای آروغ عمومی بزرگ را هم میشوند چون خیلی بعد از خوردن غذای شب هفت مرحوم میچسبید. . . .

تا چهل روز هی خورده فرمایشات این و اون رو اجرا میکنند همه کاسه داغتر از آشد و میخواهند هر چه بیشتر به مرده بیچاره ثواب برسانند. .

هی فاتحه بیفایده میخوانند . . . سنگ قبر را از گرانت مخصوص میگیرند که به مرده بی احترامی نکرده باشید . . . تمام دار و نازارتان را خرج چهل روز مسخره میکنند . . . تازه بعد از خوابیدن آتش، با میراث خواران و صاحبان سهم مشکل پیدا میکنند . . . بعد از یک عمر تلاش در خانه همسران، فقط یک هشتم سهم میرید و بقیه را به پدر و مادر مرحوم و بچه ها میدهید . . . آگه بچه ها کوچک باشند که دیگر برای شما نیستند. . . تا یکسال حق شرکت در هیچ شادی به خود نمیدهید و رنگ منحوس سیاه را از تن دور نمیکند. . . هر هفته به سر خاکی میروید که در آن جز خاک و خرما و روضه علی اصغر چیزی یافت نمیشود.

ازدواج مجدد که اصلاً حرفش رو زنید . . . زندگی رو متوقف میکنند . . همش رو هم بخاطر حرفهای صد تا به غاز مردم انجام میدهید. پ ن . . . آقا خانوما!!!! اگر دین ندارید عیبی نداره، ولی حتماً و حتماً استقلال مالی داشته باشید وگرنه بدبخت میشوید.

جانیه چه مادی و چه معنوی (و چه خبری!) برای رسانه ای که حرف طبقات محروم جامعه را میزند وظیفه هر انسان شریف، منصف و با مسئولیتی است. قطعاً جوانان کمونیست و رادیکال در صف اول قرار خواهند داشت.

از صفحه ۲

و باز ما شکستیم!

این رسانه های برای موجه دادن حرف های خود، دکتر و پرفسور و فیلسوف و مفسر و روشن فکر دست میکنند. برای مثال بارها می شنویم که میگویند «بنا به گفته تحلیلگران...» «کارشناسان سیاسی...» «نظر آگاهان این امر...» که تمامی این اصطلاحات و اسامی موهوم برای پنهان کردن قیافه همان نوکر دون آقای بورژوا است که دارد وقیحانه ترین دروغ ها را تحویل میدهد. تا آنگونه که برایمان تشخیص داده اند بیاندیشیم. هرگز نمی گویند که این آقایان (تحلیلگران... «کارشناس» و «آگاه») وابسته به کدام طبقه است و منافع اش را چه ارگانی تامین میکند. نمی گویند که پشت این میکروفن ها و استودیوهای پیشرفته کلام نیروی افسار گسیخته سرمایه داری و کلام سیاست ضد کارگری قائم شده اند.

مهندسی افکار

بزرگترین تاثیر رسانه ها را در دنیای امروز که در انحصار طبقات

حاکم اند، مهندسی و شکل دادن به افکار عمومی است. به راحتی میتوانند کثیف ترین انسانها را آزادبخواه و دمکرات جا بزنند و حمله به انسانهای شریف و بی گناه را عملیات آزادیبخش بنامند. پس از ۱۱ سپتامبر، کمتر کسی صدام را در آن جنایات مقصر می دانست. اما یک سال تبلیغات و مغز شویی در آخرین آماری که در سال گذشته انجام شد، بیش از ۸۰ درصد مردم آمریکا صدام را بی ارتباط نمی دانستند! علاوه بر این بورژوازی در غرب توانسته که خود را در این جنایات بی تقصیر و مبرا قلمداد کند. این را پنهان میکنند که این «بنیاد گران مذهبی» (به قول خودشان) دست پرورده دولتهای غرب بودند. سگ های هاری که برای تامین منافع شان در خاورمیانه به جان مردم انداختند، امروز پاچه خودشان را گرفته است. اینرا پنهان میکنند جنایاتی که در فلسطین و افغانستان و عراق و جاهای دیگر میکنند برای بمب هایی باروت میسازد که در مادرید و نیویورک منفجر میشود و جان انسانهای بی گناه دیگری را میگیرد.

چرا شکیرا!

موسیقی، سکس، فرهنگ

مصطفی صابر

(اینجا فعلا از بحث در مورد پورنوگرافی میگذریم) چند تا مساله جدی اینجا هست:

سکس، فحشاء، بردگی!

اولا، از زندگی خصوصی خانم شکیرا هیچ اطلاعی ندارم و نمی دانم با کی سکس دارد و چه جور دارد. (نمی خواهم هم بدانم و قضایای منم ندارم. فکر نکنم شما هم به این جنبه اشاره دارید.) ولی هر زن (یا مرد) که بدنش را نشان بدهد، برقصد و سکسی باشد، به معنای این نیست که دارد کالای سکس عرضه میکند. اگر اینطور باشد پس اکثریت بالایی از زنان و دختران در کشورهای غربی (و رفته رفته در بسیاری کشورهای دیگر به جز کشورهای اسلامی و عقب مانده) که لباس و ظاهری مثل خانم شکیرا دارند، مثل او میخوانند و میرقصند بقلول شما «کالاهای برای خرید و فروش هستند». (و بقلول آخوندها از دم «فاسدند!») تصدیق میکنید که چنین تعبیری خیلی بوی شرق زدگی و عقب ماندگی و بدتر از همه مردسالاری میدهد. تائیا لابد میدانید که در همان غرب، مبارزه اجتماعی عظیمی برای بدست آوردن همین آزادی های فردی (البته در همان چهارچوب مناسبات بورژوازی و کالایی) صورت گرفت که نگاه مردسالارانه و سنتی حاکم نسبت به زن و نحوه لباس پوشیدن و رفتار جنسی و اجتماعی اش عوض شود. چیزی که به «انقلاب جنسی» معروف است. نیروی محرکه انقلاب جنسی در غرب طبعاً چپ جامعه بود و هست و با مقاومت شدید راست و دولتها روبرو شد. پایه مادی این انقلاب هم در پایه ای ترین سطح رشد طبقه کارگر و ورود وسیع بی سابقه زنان در بازار کار و رشد مطالبات برابری طلبانه بود. همین الان هم نگاه راست در جامعه غرب به بدن لخت و بویژه بدن زن، نوع پوشش و ابراز تمایلات سکسی (بویژه از جانب زنان) بسیار محافظه کارانه، گاه سرکوبگرانه و در اساس شبیه دیدگاه های آخوندهای ایران و شیوخ عربستان و ملاهای افغانستان است. ثالثاً، و این البته یک دلیل پایه ای و محکم دارد. راست و ارتجاع در غرب و در همه دنیا، «فساد» و «ضد اخلاق» در مناسبات جنسی را ناشی از «بی بند و باری زنان» میدانند. حال آنکه دقیقاً برعکس این است. مبنای معضلات و مشکلات در روابط جنسی (و از جمله بقاء و بسط پدیده شوم فحشاء) در جامعه حاضر، آن مجموعه مناسباتی است که بردگی جنسی و ستم بر زن را مفروض دارد و تمام اخلاقیات و سنن و عادات حاکم سرسختانه از این بردگی محافظت میکنند. برای مثال ازدواج سنتی که پایه «ارزش های اخلاقی» راست جامعه را تشکیل



میدهد همانطور که مانیفست کمونیست تأکید دارد «فحشاء رسمی» است. چرا که بقلول انگلس اگر فاحشه برای مدتی خود را واگذار میکند، زن در مناسبات سنتی ازدواج معمولاً برای یک عمر به بردگی جنسی مرد (که آقا و رئیس خانواده است) در می آید. «بی بند و باری» که از خوند و کشیش و دست راستی های تمام جهان از آن شکوه میکند، اتفاقاً «بی بند و باری» نسبت به قوانین سنتی، مذهبی، ارتجاعی و زن ستیز حاکم بر جوامع بشری است.

فرهنگ موجود: کدام تقد!

از عبارات فوق احیانا اشتباه برداشت نشود، آنچه گفته شد به معنای تایید و قبول درست فرهنگ جنسی که مثلاً هالیوود نمایندگی میکند، و کمابیش اکنون فرهنگ مسلط در غرب است، نیست. از موضع مانیفست میتوان و باید نسبت به مناسبات جنسی حاکم در دنیای حاضر نقد عمیق و رادیکالی داشت. مناسبات و فرهنگ جنسی حاکم حتی در پیشرفته ترین موارد هنوز در بنیاد مردسالارانه است. انقلاب جنسی با همه دستاوردهای فرهنگی و حملاتی که به دیدگاهها و سنت های پدرسالار و مردسالار داشت تنها میتوانست گامی در جهت بهبود موقعیت زن و مبارزه با بردگی جنسی او باشد. آزا مرتفع نمی کند. اما دقت کنید که دو جور انتقاد نسبت به وضعیت موجود هست: یکی از دیدگاهی ارتجاعی و با نگاهی به عقب و دیگری انتقادی، رادیکال و کمونیستی و انسانی. آن اولی میخواهد موقعیت زن را به مناسبات ماقبل سرمایه داری برگرداند. به سرمایه داری از این لحاظ انتقاد دارد که کل خانواده پدرسالار و مناسبات جنسی قدیم را برهم زد و زنان را به عرصه تولید اجتماعی و بردگی مزدی کشاند (به مانیفست رجوع کنید). یعنی از موضعی ارتجاعی، فتوالی، اخوندی، کشیشی، خرده بورژوازی و جهانسومی! (یعنی همان دیدگاهی که چپ سنتی ما نمایندگی کرده و میکند و در ۱۳۴ به خلاصه به آن اشاره کردیم.) دیگری دیدگاهی که اشکال نوین ستم کشی و بردگی زن (و از جمله بردگی جنسی) او را در همین جامعه سرمایه داری مورد انتقاد قرار میدهد و میخواهد به مراتب از وضع موجود فراتر رود و به آزادی و رهایی واقعی انسانها دست یابد.

تا آنجا که به بحث ما بر میگردد، خانم شکیرا و فرهنگ رقص و موسیقی که او رواج میدهد به مراتب نسبت به فرهنگ واپسگرایی که تا بدن لخت زن را می بیند او

شکیرا نه، موسیقی قاسم آبادی

سامی سماهی از تهران

سلام آقای صابر، جواب نامه ام را در نشریه (۱۳۴) جوانان خواندم. البته خواندن روزنامه در اینترنت کار مشکلی است. امکانات اینجا زیاد خوب نیست. کیفیت کامپیوتر و تکنیک همسنگ اروپا نمی باشد. بهر حال. بحث فرهنگ و فرهنگ مترقی بسیار گسترده است. اما باید عرض کنم که شما به من جوابی دادید که اساساً سوال من نبود. برابم جای تعجب بود که تلویزیون کارگری و کمونیستی مبلغ فرهنگ رقص و موسیقی سکسیسم باشد. (باید منظورشان سکسی باشد. سکسیسم به معنی اعتقاد به برتری جنسی، و معمولاً در انتقاد از مردسالاری بکار میرود.) خانم شکیرا و امثال ایشان کالاهایی هستند که در بازار خرید و فروش میشوند. آیا ایشان بیانگر روحیات و واقعیات روزمره کارگران و زحمتکشانش هستند؟ شما به این مساله جواب ندادید و به فرهنگ غم و غصه و ارتجاعی حمله کردید. آیا موزیک و رقص محلی قاسم آبادی (کیلان) که بیانگر کار، زحمت و جمع آوری محصول و سرانجام شادی و پایبندی است، مترقی می باشد یا خیر؟ اگر آری آیا از این نمونه های در ایران کم داریم؟ آیا کمونیست ها نباید آگاهی و شناخت از فرهنگ و روحیات مردم داشته باشند؟ آیا طرح این مساله به معنی آن است که من نگارنده این نامه مسلمان و عاشق موسیقی غم و غصه هستم؟ خیر عزیز، به نظر من شما به اوضاع ایران بیگانه هستید. فکر میکنید که شناخت از یک قشر میانی و مرفه جامعه تمام جامعه است. شما از شهرستانهای کوچک خبر ندارید. فکر میکنید مشکل مردم عدم آزادی رقص و صلاهی خانم شکیرا (نه شکیرا، ممنون از اینکه مرا اصلاح کرده بودید. راستش از صلاهی شکیرا خیلی خوشم میاید، به همین خاطر جای این دو اسم را اشتباه نوشتم). است؟ خیر، مشکلات مردم بسیار وسیع و گسترده است و باید بطور روشن توسط نیروهای آزادیخواه بیان و تبلیغ گردد. در خود غرب هم نظریات گوناگونی در مورد موزیک و رقص وجود دارد. افراد مترقی، احزاب چپ و کمونیستها تعریف دیگری از فرهنگ دارند اما بورژوازی حاکم گسترش دهندگان هنر و موسیقی ای هستند تا جوانان را از واقعیات زندگی دور کنند. آنها را در خماری ببرند. خواننده ای که از مبارزات مردم ویتنام و یا علیه سرمایه داری و یا در مورد زیبایی های زندگی حرف بزند طبیعتاً مترقی است. خانم شکیرا مظهر پورنوگرافیزم است، آیا اینطور نیست؟ من نمی دانم شما چرا این اندازه مبلغ فرهنگی هستید که شدیداً در کالاهای سلطنت پرستان تبلیغ میشود. آیا تفاوتی بین شما و اینها درست هست؟ شما صابر عزیز، مرحمت فرمایید تعریف خود را از فرهنگ مترقی بیان کنید، تا من هم روشن شوم و بدانم چگونه مطالب شما را برای خردم توضیح دهم. در مورد علنی شدن اعضای سازمان و حزب سیاسی آنهم کمونیستی، آنطور که شما توضیح دادید برابم قابل هضم نیست. زیرا مغایر با اوضاع اینجا است. اگر در کنارم بودید، شاید حرف مرا بهتر درک میکردید. بیش از این وقت شما را نمی گیرم. نکاتی در تلویزیون و نشریه دیدم که برابم عجیب بود زیرا با مرام کمونیستی بیگانه میخواند. در این مورد در آینده خواهم نوشت، اگر چه هنوز شناختم از شما دقیق نیست. موفق باشید.

را به «فساد و فحشاء» و «کالا» متهم میکنند، جلوتر است. فرهنگی که میخواهد از فرهنگ نوع خانم شکیرا جلوتر باشد، فرض اش برابری واقعی زن و مرد در همه زمینه هاست. فرض اش اینست که همه انسانها چه زن و چه مرد در بیان و انعکاس عواطف و احساسات و رقص و موسیقی خود آزادند و به سنت های مردسالار که از «زن نباید بلند بخندد» شروع میشود و تا «آزرش»هایی چون «عفت» و «نجابت» و بعد انواع و اقسام حجاب و سرانجام سنگسار ادامه پیدا میکنند، پایبند نیست. چنین فرهنگ مترقی و انسانی در شکل تمام و کمالش وقتی واقعا بوجود می آید که انسانها در مناسبات خود اسیر هیچگونه رابطه ای تحمیلی نباشد که آنها را از بیان صریح و صادقانه عواطف و احساسات شان باز میدارد. برای همین مساله محوری ما مبارزه با مبنای وضعیت ماوروی فعلی یعنی بردگی مزدی است و آن مبارزه را تسهیل کند، مانع آن نباشد. برای همین در ۱۳۴ از پاسخ مورد اعتراض قرار داد و غیر قانونی کرد. اما در مورد بقیه اش به نظر من باید نقد را روی مناسبات کالایی

نست، ناسیونالیست نیست، تبعیض و نابرابری را توجیه و تبلیغ نمی کند، سنت و گذشته و ارتجاع را تقدیس نمی کند، مرگ و غم و نومبیلی را ترویج نمی دهد، فعال و برانگیزنده و امید بخش است، چنین هنر و فرهنگی خوب است...»

سکس و تابو و کالا

بگذارید همینجا به این نکته بپردازم که در جامعه امروز شاید بیش از هر زمان دیگر از فاکتور تحریک و جذب جنسی و سکس برای فروختن کالا استفاده میشود. موسیقی که جای خود دارد، برای فروختن اتوموبیل و پیسی کولا و قرص نعنا هم از فاکتور جذب جنسی (معمولاً زنانه ولی همینطور مردانه) استفاده میشود. در این مورد چه باید گفت؟ بعضی موارد را که حالت سوء استفاده جنسی آشکار دارد، مثلاً استفاده از کودکان، و یا مثلاً دخالت در زندگی خصوصی انسانها و چاپ عکس لحظات خصوصی فلان فرد مشهور به منظور مبارزه را تسهیل کند، مانع آن نباشد. برای همین در ۱۳۴ از پاسخ مورد اعتراض قرار داد و غیر قانونی کرد. اما در مورد بقیه اش به نظر من باید نقد را روی مناسبات کالایی

از صفحه ۹

چرا شکیرا!

و سرمایه داری گذاشت نه ابراز وجود سکسی و جنسی انسانها، در جامعه ای که محصولات تولید مادی و معنوی بشر برای رفع نیازهای او (و نه فروش در بازار و تحقق سود) عرضه میشود، قطعا روش دیگری برای مطلع کردن جامعه از محصولات جدید اتخاذ خواهد شد. دیگر سوء استفاده از یک احساس انسانی یعنی جذب انسانی برای آب کردن فلان جنس بی معنی خواهد شد. راستش، واقعیت این است که انسانها دارند رفته رفته در بیان راحت تر احساسات جنسی بصورت متمدانه پیش میروند. این یک پدیده مثبت و انسانی است. بورژوازی اینرا میفهمد ولی به شیوه خود یعنی در چهارچوبه کالایی و تلاش بی وقفه اش برای سود و تحقق سود. خود پدیده ابراز تمایلات جنسی مثبت است ولی سوء استفاده بازار کالا و مناسبات سرمایه داری از آنرا باید نقد کرد.

سکس و مناسبات جنسی انسانها با شکل گیری دولت و طبقات و خانواده پسرسالار و مذاهب تکخدایی (یهود، مسیح، اسلام و غیره) رفته رفته تبدیل به یک تابو و راز مگو شد و خداوند پاریتعالی قوانین سرسخنه علیه آن وضع کرد. این کاملا ریشه در شکل گیری و حاکمیت مالکیت خصوصی و مناسبات مردسالارانه داشت و دارد. چرا که میتوان دید چگونه در سراسر تاریخ تابو کردن سکس و پیف پیف های ریاکارانه علما و پیغمبران و سلاطین و همین امروز آخوند و کشیش و پرفسورها در مورد «گناه» و «زنا» و «اخلاق» و «عفت» و غیره و غیره، همه مکمل خانواده پسرسالار و مناسبات مردسالار متمدنی بر مالکیت خصوصی است و خاصیتی ضد زن دارد. قرار است که زن را اسیر و برده شوهر نگاهدارد تا مثلا (و این تنها یکی از حکمت های آن است) معلوم باشد که پدر بچه کیست تا مالکیت از پدر به پسر انتقال پیدا کند. در تمام طول تاریخ و همچنین در همین جامعه موجود اگر دقت کنید تمام آن دستورات دینی و سنت های اخلاقی، تمام آن بکنید نکنید ها، خطاب به زنان و دختران است. حال آنکه مردان و پسران (گرچه باید در ظاهر رعایت اخلاق مسلط را بکنند) اما در عمل و به هزار و یک شیوه قانونی و غیر قانونی (از جمله فحشاء، چند همسری، صبغه، تجاوز و غیره) میتوانند دقیقا خلاف همه آن ارزش های اخلاقی و گناه و حرام و غیره عمل کنند. (و در مجالس خودمانی به آن افتخار نمی میکنند!) بر این زمینه تاریخی است که روند راحت تر شدن نسبت به سکس، بدن لخت و بویژه بدن زن که ما در غرب و در چند دهه گذشته شاهد آن هستیم یک پدیده رویه جلو است. پیش شرطی است برای تحول به مناسبات انسانی و برابر در روابط دو جنس و پشت سر گذاشتن دوره طولانی ریاکاری سیاه ضد زن و مردسالارانه.

موسیقی در کانال جدید

تا اینجا بحث ما صرفا در چهارچوب یکی از فاکتورهای مورد اعتراض شما بود. اما موسیقی در تلویزیون کانال جدید تا آنجا که من میفهمم طبعاً فراتر از این است و سلیقه خاصی را دنبال میکند. روشن است که شکیرا، آناستاستازیا، لویز و برخی دیگر خوانندگان پاپ مطرح امروز جهان بیشتر (و نه صرفاً) در آن استفاده میشود. (بر خلاف آنچه که شما میگوئید، سلیقه موسیقی تلویزیونهای سلطنت طلب کمتر در این جهت است. آنها بیشتر در خط موزیک لس آنجلسی و پاپ ایرانی هستند. آنها بشدت حواسشان هست که از ارزش های مردسالاری و ایرانیگری خارج نزنند). سلیقه موسیقی کانال جدید در واقع خود با سلیقه معمول و پاپولار در غرب امروز است، گرچه فکر نمی کنم هیچ کس ادعا کند که این بهترین سلیقه موسیقی است یا اصلاً بشود چنین تقسیم بندی هایی کرد. بهمان درجه اشتباه است که بگویم مثلا تنها خواننده ای که علینت میخوایم ویتنام خوانده «مترقی» است ولی کسی که ترانه عاشقانه میخواند و یا در صحنه رقص سکسی میکند مترقی نیست و یا «بورژوا» است و بقول شما مشغول «دور کردن جوانان واقعبیت زندگی»! است. (در ضمن فراموش نکنید که عشق و سکس را از موسیقی و رقص بگریزد، در خیلی موارد چیز زیادی از آن نمی ماند. حتی رقص قاسم آبادی هم اینطور است! بی جهت نیست که «اسلام عزیز» از بیخ رقص و موسیقی در حرام کرده است!) در ضمن نمی دانم اصولاً چقدر میشود موزیک بورژایی و پرولتری داشت. (طبق هر حزب و جنبش و سنتی سردها و مارش های خاص خود دارد). تا آنجا که من میدانم در غرب چپ و کمونیستها موسیقی ویژه ای ندارند. هرچند میتوان مشاهده کرد که برخی سبک ها موسیقی و برخی موزیسین ها محبوب قشرهای معین و محدودی هستند. (مثلا موسیقی کلاسیک، جاز، بلوز و غیره، اما تا آنجا که به توده وسیع مردم (و طبعاً کارگران) برمیگردد، موسیقی راک و پاپ شنونده بیشتری دارد و مشتریان اصلی موزیک های روز همین افشار وسیع مردم هستند. در دهه ۶۰ و ۷۰ همگام با جنبش های اجتماعی آنوقت (کارگران، زنان، دانشجوین موسیقی پاپ و محبوب روز یک حالت اعتراضی آشکار و تمایلات روشن چپ را منعکس میکرد و هنوز هم موسیقی آندره محبوب و بسیار پرنفوذ است. (اگر اشتباه نکنم در چند سال پیش که بهترین ترانه قرن را برمیگزیدند، ترانه مشهور جان لنون، ایمجن، که تصویری از یک دنیای بهتر و سوسیالیستی میدهد، انتخاب شد). در دوره ما موزیک پاپولار و روز کمتر حالت اعتراضی دهه های قبل را دارد. شاید دلیلش این باشد که ما یا جنبش های عظیم اجتماعی نظیر آنچه که آلمان شاهد بودیم، هنوز روبرو نیستیم، ولی به نسبت آنوقت،

موسیقی بسیار جهانی شده است. از ژاپن تا ایران و تا آرژانتین خیلی ها (بویژه جوانان) دارند به موزیک مشابهی گوش میدهند و سلیقه ها و تلقیات و توقعاتشان به هم نزدیک میشود. این وجهی از فرهنگ جهانی است که دارد ساخته میشود. باید به استقبال این فرهنگ رفت. شکل گیری یک فرهنگ جهانی به نفع ماست. میتوان به آن انتقاد داشت ولی باید مراقب بود که در کنار بورژوازی ملی و محلی و جهانسومی خودی قرار نگرفت. اگر کسی بخواید از آن فراتر برود لااقل در قدم اول باید آرا بشناسد به آن مسلط بشود تا بتواند چیز برتری ارائه دهد. تصدیق میکنید که نمی شود با پیکان به جنگ بی ام دبلیو رفت و یا با بضاعتی همچون فیلم «گاؤ» به نقد و انکار فیلم های هالیوود نشست. همانطور هم اشتباه است که فلان خواننده وطنی را که خوب چهچهه میزند و یا مهارتی در موسیقی سنتی دارد یا حتی ابداعاتی در پاپ ایرانی دارد (احترام همه به جای خود!) با کسانی که بالاتر نام بردیم مقایسه کرد. از همه اینها میخوایم نتیجه بگیرم که سلیقه موسیقی کانال جدید (در چهارچوبه امکاناتش که البته محدود است) جهت درستی دارد. به موسیقی جوانان امروز جهان توجه دارد، ناسیونالیستی و سنتی نیست. و این البته بهیچ وجه اختصاصی ما نیست. بخش های وسیعی از جوانان در ایران (و نه فقط در بالای شهر!) فی الحال همین سلیقه را دارند و آنها نه فقط شکایتی از نوع موزیک تلویزیون ندارند که از آن استقبال میکنند. (یک داستان کوچک در همین رابطه: چند سال پیش، سال ۷۸ اگر اشتباه نکنم، یکی از دوستان که نظراتی بسیار شبیهی شما داشت برای یک دیدار به ایران رفته بود. خانواده و دوستان ایشان همه ساکنین مناطق کارگری جنوب شهر تهرانند. وقتی برگشت از تغییرات عظیم فرهنگی که صورت گرفته بود، صحبت میکرد. البته ما به او میگفتیم ولی باور نمیکرد. از او پرسیدم اولین سوال جوونها از شما چه بود. او فکری کرد، خندید و گفت: «برادر زاده ام پرسید عمو از سولین دیان چه خبر؟ گفتم چی عمو؟! گفت سولین دیان! گفتم نمی دونم. گفت مگه از کاناذا نمی آیی عمو! تازه ما اونجا فهمیدم سولین دیان کیه!»))

«موسیقی کار و زحمت»

از موسیقی و رقص قاسم آبادی یاد کرده اید و اینکه موسیقی کار و زحمت است پس «مترقی» است. و در ایران پر از اینگونه رقص و موسیقی است. شخصا از موسیقی و رقص فولکلوریک خوشم می آید. نوعی صمیمیت و سادگی در آن هست که جلب است. اینرا هم میدانیم که کار انسان را ساخت. منشاء خیلی از اشکال هنری (رقص، موسیقی، نقاشی و مجسمه سازی) کار یعنی فعالیت اجتماعی انسانها برای تولید مایحتاج زندگی شان است. ولی سوال اینست که موسیقی و رقص هرچه بیشتر به مراحل

اولیه تمدن بشری نزدیک باشد، هرچه بیشتر مثلا دوره کشاورزی و درو و خرمن کوبی و بزپاشی و شخم و گاو آهن و امثال اینها را منعکس کند مترقی تر است؟ با این استدلال آوازهای چوپانی و رمه داری باید خیلی مترقی باشد! از آن مترقی تر آوازهای سرخپوستها و رقص ها آنها و یا مراسم جادویی اقوام و گروههای دوره شکار و گردآوری خوراکی است! آیا روشن نیست که شما دارید برای دفاع از یک سلیقه معین در موسیقی و رقص استدالات عجیبی می آورید؟ حقیقتا موسیقی امثال شکیرا به پرولتاریای مدرن صنعتی و جنبشی که باید تمام این جهان را تغییر دهد و بهترش را بسازد نزدیکتر است یا موسیقی دوره کشاورزی و چوپانی؟ (در پراترتر بگویم که بویژه در موسیقی مایه های ابتدایی و قدیمی و فولکلوریک میتوانم مینای کارهای جدید و مدرن قرار گیرد. اما بحث اینجا چیز دیگری است). جالب است که از ما می پرسید ربط موسیقی شکیرا با زندگی روزمره کارگر و زحمتکش چیست. اولاً شما که خودتان شکیرا را دوست دارید، سوال مشابهی از خودتان کرده اید؟ آیا عشق و سکس شامل بقول خودتان زیبایی های زندگی نمی شود؟ مگر خانم شکیرا در مورد اعتراض علیه جنگ ویتنام میخواند؟ ثانیاً چرا وقتی نوبت کارگر و زحمتکش میرسد فوراً به موجود ساده و ابتدایی و البته وطنی و محدود و محلی تبدیل میشود که گویا یکقدم آتورتاز موسیقی ابتدایی که مستقیماً از کار و زحمت و آنها از آباء و اجداد مستقیم خودش نیامده است را نمی فهمد و لذت نمی برد؟ در غرب همین کارگر دارد پینک فلوئید و شکیرا و طیف متنوعی از انواع موسیقی تکامل یافته و غنی گوش میدهد، چرا کارگر ایرانی باید به موسیقی قاسم آبادی قناعت کند؟ و جالب اینست که گویا این ما هستیم که کارگر و زحمتکش را نمی شناسیم. بالاخره کارگر و زحمتکش با ایرانییت و ویژگی های محلی اش شناخته میشود یا موقعیت تاریخی و طبقاتی اش؟ مانیفست کمونیست طبقه کارگر را و موقعیت او و تمایلات انقلابی و رها کننده اش را بهتر تشخیص داده یا مشاهده کارگر تازه از ده بیرون آمده در فلان شهرستان کوچک ایران؟ چه سنتی ایران وقتی به طبقه کارگر نگاه میکنید، بجای دیدن کارگر صنعت و مراکز بزرگ، بجای دیدن کارگر دو سه نسل شهری شده، فوراً سراغ کارگر شهرستانی میروید. چرا؟

و یک سوال از شما

و بالاخره یک نکته را از شما می پذیرم و آن اینکه همه «مشکل مردم عدم آزادی رقص و صدای خانم شکیرا» نیست. بقول شما مشکلات مردم خیلی وسیع است. ولی دوست عزیز تلویزیون کانال جدید دارد در ۸۰ درصد وقتی که دارند راجع به این مشکلات، راجع به جنایات گوناگون جمهوری اسلامی. راجع به اعتراضات کارگری، سوسیالیسم و مبارزه برای آزادی و برابری و غیره و غیره صحبت میکند. ولی شما از اینهمه به موسیقی آن و خانم شکیرا چسبیدید؟ چرا آنهمه حرفهای ما روی شما اقتدر تاثیر نداشت که خانم شکیرا داشت؟ راستش این سوال را طرح کردم تا بگویم اتفاقا موسیقی و فرهنگ و همه بحث هایی که اینجا کردیم در کنار سایر مشکلات و مسائل مردم به جای خود مهم است. واقعیت اینست که در ایران یک انقلاب عظیم و همه جانبه در حال جریان است که صرفا وجه سیاسی و اقتصادی ندارد، بلکه بدلیل حاکمیت جمهوری اسلامی و دلالت دیگر یک وجه فرهنگی بسیار قوی دارد. جنبش کمونیسم کارگری طبعاً و در حله اول یک جنبش سیاسی است، جنبشی برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک جمهوری سوسیالیستی و بنای جامعه نوین. اما این جنبش چه بخواهیم و چه نخواهیم شکل و شمایل اجتماعی و فرهنگی خودش را دارد. گرچه وقتی پای فرهنگ پیش می آید دیگر نمی توان و نباید به همان خط و مرزهای روشنی که در سیاست میتوان ترسیم کرد قائل بود، اما با فرهنگ ملی اسلامی و با فرهنگی ناسیونالیستی و مردسالار هم نمی توان جنبشی کارگری و کمونیستی داشت. من اینجا تلاش کردم به سهم خودم توضیح دهم که چرا سلیقه موسیقی کانال جدید با جنبش ما خوانایی دارد. و در پایان عذر میخوایم اگر بدلیل طولانی شدن بحث به بخش آخر نامه تان نمی پردازیم. چون در این مورد در چند شماره قبل مفصل صحبت کرده ایم و باره صحبت خواهیم کرد. فقط اینرا بگویم که بحث ما از علینت بهیچ وجه علنی کردن رابطه فعالین کمونیست با حزب نیست. بلکه تبدیل شدن به رهبران توده ای و پر نفوذ است. دستتان را میفشارم و برایتان آرزوی پیروزی دارم.

انقلاب اروپایی در ایران! (حزب توده، فدایی، کمونیسم کارگری)

مصطفی صابر

آرش عزیز!

به نظر من هم باید احترام هر جنبش انقلابی را داشت. بنظر من هم باید مثل مانیفست پندیرت که «بورژوازی در تاریخ نقش انقلابی ایفاء کرد»، اما همان مانیفست عمیقترین نقد به بورژوازی را دارد. دقیقا هم به این دلیل که منصف است و نقطه قوتهای آنرا می بیند و میتواند تناقضات درمان نابینا آنرا ببیند. دقیقا به این دلیل که از موضع طبقه انقلابی عصر ما (پرولتاریا) دارد سرمایه داری را نقد میکند. انساننوستی عمیق مانیفست و مارکس هم از همینجا در می آید. (یک وقتی باید مستقل در مورد همین انساننوستی بیشتر صحبت کنیم). ولی گمان نمی کنم بشود گفت چون بورژوازی در دوره فلان انقلابی بود پس من در دوره فلان بورژوازی را قبول دارم. جالب است که در خود مانیفست در فصل آخر از موضع کمونیستها در جایی که احزاب انقلابی بورژوازی وجود دارند صحبت میکند. همه جا تاکید مانیفست بر این است که کمونیستها باید صف مستقل خودشان را ایجاد کنند، ولو حتی اگر در جایی مجبور باشند به احزاب انقلابی بورژوازی و خرده بورژوازی بپیوندند. میخواهم نتیجه بگیرم که من گرچه میفهمم فدایی و توده در جایی انقلابی یا مترقی بوده اند، و بقول تو («احترام شان را دارم») ولی هیچگاه نمی توانم «قبول» شان کنم. اجازه بده مشخصتر ولو فشرده هم که شده تعبیرم از حزب توده و فدایی و تمایز حزب کمونیست کارگری را با این جنبش ها توضیح بدهم. شاید بحث روشنتر بشود.

حزب توده

حزب توده سالهای ۳۲ یک جریان رفرمیست مترقی و حتی رادیکال است. نمی دانم چقدر انقلابی بود و میخواست انقلاب کند. ولی قطعاً جریانی بود که در قیاس با جریانات دیگر آنوقت، چه در قیاس با جنبش ناسیونالیسم پورغرب که در قدرت بود (حکومت شاه) و چه با مصدق و جبهه ملی در اپوزیسیون شاه و چه صد البته در قیاس با پان اسلامیت ها و امثال کاشانی، یک جریان مترقی، بلرجات سولواژ و ملرنیست، تا حدی مدافع برخی حقوق زنان، مدافع برخی حقوق دمکراتیک، مدافع سندیکا و برخی حقوق اقتصادی برای کارگران، مدافع رفم ارضی و برخی مطالبات دهقانان و نظیر این بود. این را هم بگویم که حزب توده در آنوقت بطور عینی چه و کمونیسم رسمی را در ایران نمایندگی میکرد. و باید اذعان کرد شاید هنوز که هنوز است چه هیچگاه به اندازه آن دوره توده ای و اجتماعتجماعی نشده است. اینها همه را گفتم تا بگویم نه فقط حزب توده آنوره را قبول ندارم بلکه آنرا چیزی بیش از یک حزب رفرمیست و ناسیونالیست بورژوازی ایران و روشنفکران طبقه متوسط که آیند ایران را در گرو ساختن یک سرمایه داری دولتی سر به شوری میبید، نمی دانم. کمونیسم حزب

توده هم چیزی جز ایرانیز شده کمونیسم بورژوازی اترمان (که در سطح جهان توسط کمونیسم روسی نمایندگی میشد) نبود. حزب توده در اترمان نه حزب پرولتاریا بود (گرچه کارگران زیادی را در صفوف خود و اتحادیه های تحت رهبری اش متشکل کرده بود) و نه حتی خودش چنین ادعایی داشت. حزب توده دولتی جریان دیگر اپوزیسیون شاه، یعنی مصدق و جبهه ملی بود. کل این اپوزیسیون، کل این جنبش بورژوازی ایران در مقایسه با جنبش حاکم (ناسیونالیسم پورغرب) و حکومت شاهنشاهی قلدی آزادیخواهانه و دمکراتیک داشت و در مجموع گرایشات رادیکال بورژوازی ایران را نمایندگی میکردند. اما هردشان ناسیونالیست بودند. ایران ایران از دهان هیچکدام نمی افتاد. هر دو هویت دینی مردم را مفروض و قبول داشتند. (این علی علی کردن بعضی چپ های ایران منشاء اش حزب توده است!) و هردو تحول بورژوازی و رفم هایی بورژوازی را برای جامعه ایران طلب میکردند. بی جهت نیست که اینها با یک کودتای فکستی چند افسر طرفدار شاه و دستجات لمپن تهران (علیرغم آن سازمان عریض و طویل افسران حزب توده) چنان بازی را باختند و زیر همباز های دیکتاتوری شاه قرار گرفتند. و باز عمده نیست که با رفم های شاه در دهه ۴۰ که عمده شعارهای رادیکال اینها را دست گرفت) عملا به جریاناتی ضد ملرنیست، شرفگرا و ارتجاعی تبدیل شدند. اینکه حزب توده مدافع خینی از کار درآمد و حتی در کشتارهای سال ۶۰ و بعد از آن با قاتلان جمهوری اسلامی همکاری میکرد، ناشی از «خیانت» امثال کیانوری نبود. ماهیت و محتوای طبقاتی حزب توده سالهای ۳۰ (ناسیونالیست بودن، مدافع «استقلال») از امپریالیست بودن، گوشه چشم داشتن به اسلام و علی و دیگر مزخرفات) تمام ماتریال لازم برای تبدیل شدن به حزب توده سال ۶۰ را فراهم میکرد. این همان حزب و همان جنبش بود که حالا ۳۰ سال بعد در دل یک انقلاب باقیه کارگری (انقلاب ۵۷) مطابق منفعت طبقاتی و جهانی اش (و نه «خیانت» و «اشتباه») و از این حرفها) دقیقا زیر پرچی رفت که فقط و فقط از آن طریق میشد این انقلاب را سرکوب کرد و به خون کشید. گرچه، باز تکرار میکنم، همه اینها به معنی انکار نقش نسبتا مترقی که حزب توده در مقطعی ایفا کرد و یا نی فی وجود انسانهای شریف و مبارز سوسیالیست و انسان دوست در صفوف آن نیست.

فدایی

جنبش فدایی، ظاهرا در انتقاد از حزب توده و «خیانت» های آن شکل گرفت. ولی در چهارچوب همان جنبش اپوزیسیون سنتی بورژوازی ایران (حزب توده، جبهه ملی) باقی ماند. جنبش فدایی حتی در بین رادیکالترین نمایندگان نیز هیچ انتقاد اساسی بر مبنای اقتصادی توده ایسم (سرمایه داری دولتی رفرمیستی) نداشت. فدائیسم هم در همان چهارچوب

آرش سرخ تهران

مصطفی جان، نظر من در مورد جنبش ها در سرتاسر دنیا این است: من معمولا هر جنبش انقلابی را محترم می دارم. حتی تا آنجا که بورژوازی انقلابی عمل کند آن را محترم می شمارم. (مثل مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست و اصول کمونیسم) به هر کسی که عکس مارکس را بالای سر خود چسباند، تا حدی احترام می گذارم. اما جنبش های سیاسی کشورمان را با توجه به دوره هایشان بررسی می کنم. به نظر من جنبش انقلابی و رادیکال در سال های ۱۳۲۰ و آن حوالی، حزب توده بوده است، و در دهه ۵۰ و آن حوالی، فداییان خلق را قبول دارم و در اوضاع کنونی، حزب کمونیست کارگری!

آز ماجلی در مورد حکمت گت : هیچ کاه، هیچ وقت، هیچ هدف سیاسی، هیچ تاکتیک سیاسی، هیچ پیشرفت و برنامه سیاسی و حزبی، با انسان دوستی محکم اش در تناقض نبود. خوب، این وصف من نیز هست! من انسان دوست هستم و همه جا طرفدار انسان دوستی. قضاوت در مورد همه جنبش ها چنین است راستش به همین علت است که حزب شما را قبول دارم زیرا معمولا انسان دوستانه عمل می کنید. خلاصه کلام، من به همه جنبش های انسان دوستانه که مارتین لوتر کینگ منجبهی و کشیش را بیش از انور خوجه و استالین قاتل و مثلا کمونیست قبول دارم.

شما نمی توانید به مردمان دیگر بگویید که چگونه مبارزه کنند مگر اینکه بخواید در کنار آنها ایستید و عواقب و نتایج آن را بپذیرید! (نقل به

مائیم که باید صلوات بفرستیم!

مضمون از چامسکی

مصطفی جان، با شیخ (نویسنده وبلاگ شیخ) که چت می کردم به نکته زیبای دیگری اشاره کرد که فرار شد خودش بنویسد و بگوید. مصطفی جان، در مورد این مسئله است که چرا نشریه شما و کل حزب شما، تا حدود زیادی به ما که در ایرانیم بیگانه است. یعنی خواسته های ما را کاملا مطرح نمی کند. می دانید، نویسندگان شما همه راحت زندگی خود را می کنند و کار خود را، و در کنار آن مبارزه سیاسی نیز می کنند و علیه حجاب هم می نویسند، علیه جامعه مذهبی هم می نویسند در حالی که اساسا نمی دانند چیست. ما هستیم که مجبوریم نمایش امام رضا بازی کنیم، ما هستیم که مجبوریم هر روز سر صف صلوات بفرستیم و سوگند وفاداری به جمهوری اسلامی یاد کنیم، ما هستیم که برای اینکه در گرتش رد نشویم مجبوریم شکایات نماز را حفظ باشیم و بگویم که هر روز قرآن می خوانیم، خواهران ما هستند که همه جا مجبورند روسری سر کنند، ما هستیم که نمی توانیم دست دوست دخترمان را بگیریم، ما هستیم که می ترسیم به کودکان کوچکمان بگویم خدا نیست، ما هستیم که مجبوریم بعضی ها را نماز بخوانیم، ماییم که نمی توانیم عقاید خود را به بغل دستیمان در مدرسه هم بگویم، ما هستیم که هزار مشکل درس و زندگی و کنکور داریم، نه شما. اول باید شما و ما و مردم مان، خواسته هایمان، آرزو هایمان، بپیوندد ما بعد ما به شما و روش های رهاییمان. اگر نه می توانید برید در یک کشور اروپایی و ملرن که مثل ما عقب مانده نیستند، انقلاب کنید!

رطبی به طبقه کارگر و مارکسیسم ندارد. اینها هم با همه رادیکالیسم شان چیزی جز یک سرمایه داری خلقی و تلاوم بردگی مزدی را وعده نمی دادند (به سبب حاکمیت و به مقالات او در باره «پوپولیسم») مراجعه کنید. مارکسیسم انقلابی توانست رادیکالترین بخش های چپ ایران و از جمله کومه له را که به یک جریان توده ای در کردستان تبدیل شده بود زیر پرچم واحدی و مارکسیستی متحد کند. حزب کمونیست ایران (منظور سالهای ۶۲ تا مقطع تشکیل حزب کمونیست کارگری) شمر این تلاشها و یک گام بزرگ در پیشروی چپ و کمونیسم در ایران بود. اما کمونیسم کارگری بصورتی که امروز می بینیم محصول نقد عمیقتر و جهانی به کل کمونیسم رسمی (در اثر تحولاتی که به سقوط شوروی منجر شد) بود. برای مطالعه اسناد این تحول میتوانید به نوشته های منصور حکمت در مقطع تشکیل حزب کمونیست کارگری رجوع کنید.

با این اشارات بسیار خلاصه هم

از پیراهه به اتوبان!

(چرا به حککا پیوسته!)
فرزاد نازاری



اما تلاشهای من علیه جمهوری اسلامی و نحوه پیوستن من به حزب کمونیست کارگری.

از همان اوایل هیچ توحمی به مذهب و خدا نداشتیم. وضعیتی که فضای پیرامونی برای من بوجود آورده بود باعث شد که از نوجوانی از رژیم اسلامی بنحوی خود جوش و بدون تأثیرگیری از هیچ حزب و گروه سیاسی متفرغ شوم و باعث اصلی زشتی زندگی خود و هزاران هزارمیل خود را بشناسم از اینکه مجبور شدم در دوران کودکی و نوجوانی کار سنگین و طاقت فرسای آهنگری را بیاوموزم از اینکه نمیتوانستم فیلمهای آخر هفته رو بینم، از اینکه آزاده نمیتوانستم با دختری دوست بشم، از اینکه فقر و کمبود کلیم را میفهمد، از اینکه نمیتوانستم لباس مورد علاقه ام را بپوشم (پوشیدن کوا پاتول، لباس سنتی کردی را خوش نداشتیم) و اگر این کار را می کردم لقب سوسول و بچه پولدار و بی اصالت و قرظی و فاسد را براهیتم بلام می کردند. از اینکه مدرسه و جامعه میخواست به زور بر سر خاخر کوچولوم مقنعه بکشد و جشن تکلیف برایش بگیرد، از اینکه مادرم را زرنلانی آشپزخانه و خانه کرده بود، از اینکه پدرها را مجبور کرده

من پیشاپیش از رفیق مصطفی خیلی متشکرم که تلاش کرده اند به دوستان آقای ع خ از دویی در قضاوت مطلب من کمک کنند و بی بی سی را عالی افشا کنند. (به شماره ۱۳۸ رجوع کنید). من فکر نمی کنم که خود دست اندر کاران اهل بی بی سی این برنامه هم (اگر نشریه جوانان کمونیست ۱۳۵ را بخوانند) این برداشت آقای ع خ را از مطلب من استخراج کنند. فراموش نشود که خط حاکم بر بی بی سی فارسی همان خط حاکم بر سیاست خارجی بریتانیا است در خاور میانه. حمایت و ساپورت سیاسی - اقتصادی از ارتجاعیترین و ضد انسانی ترین دیکتاتوری ها و استبدادها علیه طبقه کارگر و زحمتکش و جنبشهای اعتراضی چپ در جامعه و ج. ا. هم یکی از سیاه ترین این نمونه هاست.

در ضمن من بیکار هم نیستم (که آقای ع خ به کنایه گفته بودند!) کارگری نظافتچی هستم که روزانه حداقل ۲۰ توالی و دستشویی و ۲۲ اطاق را نظافت میکنم و آرزو داشتم که همه در اوقات بی کاریشان عرصه را جمهوری جنایت میشه اسلامی و مشاطه گراش چون بی بی سی تنگ می کردند. به هر تقدیر من برای این دوست خوب ع. خ آرزوی موفقیت دارم و امیدوارم همچنان در مبارزات ضد رژیم اسلامی پیروز و مصمم باشد و قطب نما را گم نکند.

از صفحه ۶ انقلاب اروپایی در ایران!

میتوان دید که هیچکدام از خاصیت های پایه ای جنبش ملی اسلامی و جناح چپ آن (حزب توده و بعد فدایی) در شکل گیری کمونیسم کارگری دخیل نبود. این جریان با نقد آنها نیرو گرفت. از ابتدا علیه هر شکل ناسیونالیسم و بویژه شکلی مسلط آن در چپ (ناسیونالیسم حلقی و جهان سومی) بود. این جریان نقد عمیقی بر سرمایه داری گناخت و انواع سرمایه داری های دولتی و خلقی و «بورژوازی ملی و مترقی» را افشاء کرد. این جریان بر خلاف چپ سنتی هیچگاه ذره ای توهم و ترزول در برابر خمینی و جمهوری اسلامی نشان نداد و از همان روز اول گفت که این ضد انقلاب است. این جریان در تمایلات مردسالارانه و شوینیستی چپ سنتی که تا به امروز هم به شدت و قوت ادامه دارد شریک نبود. این جریان از همان ابتدا منافع آزادی و بی قید و شرط سیاسی بود. از همان ابتدا هرگونه موضع سیاسی که مخالف مبنای ساده و زمینی انسانها باشد را ولو تحت هر بهانه لیدرولوژیک (مثلا «ضد امپریالیستی») افشاء کرد. این جریان گرچه گام به گام و در مبارزه با دیگر گرایشها و جنبش ها و سنت ها شکل گرفت ولی از ابتدا و به یمن منصور حکمت، نقد عمیق مارکس به سرمایه داری و انسان دوستی عمیق او را

بود که همیشه در وحشت ادامه بقا باشند، از اینکه باعث شده بود که خواهرم در سنین نوجوانی ازدواج کند و خیلی زود پیر شود، از اینکه آگاهانه سعی میشد مردم و جوانها در دام اعتیاد بیفتند، از اینکه انسان وعواطف انسانیش بی ارزشترین چیزها در آن جامعه بودند، از اینکه زنان و کودکان و جوانان قربانی فرهنگ نژادپرستانه، پدرسالار، و سینیورسالر میشدند، از اینکه جوانی طعمه قتلهای ناموسی میشد، از اینکه برای نوشیدن کیلاسی مشروب خانگی میبایست شارق، زنلان، و بزیر سولار رفتن اجتماعی را تحمل کرد، از اینکه بی ارزشترین و شکمباره ترین آدمها میبایست سمبلت شوند، مانند امام جمعه ها و ریشوها و تسبیح به دستها و دزدان و چپاول گران و ریاکارها و نان بر نخ روزخورها. از اینکه مجبور بودی احقانه ترین، ضد علمی ترین و ارتجاعی ترین و ضد انسانی ترین مواد درسی را به مانند دانش و علم بخوانی و از آن کسب فیض! (یعنی جهالت و حماقت) کنی، از اینکه میبایست در خفا و حقارت نیازهای اولیه زندگی را مرتفع میکردی و اگر میخواستی نیاز انسانی جنسی ات را ارضا میکردی یا میبایست ازدواج میکردی و یا میبایست حرف تمام مشکلات غیر از ادواجیش میشدی و در بد بختیهای متنوع و حتی مرگباری گرفتار میشدی، مثل سنگسار که اوچش است، از قتلهای ناموسی، تا موضوع شدن برای امام جمعه شهر و خزعلات خطبه اش، از اینکه شارق میخوردی از اینکه بر سر میرفتی از اینکه تیرباران میشدی از اینکه اجازه ناشستی موزیک مورد علاقه، شعر مورد علاقه، فیلم مورد علاقه، و غنا و نوشیدنی مورد علاقه را بخوری و گوش کنی و بخوانی، و بنوازی و بنویسی و خلاصه از اینکه زرنلانی نظام اسلامی و رعب و وحشتش بودی، و همیشه میبایست به مرگ به ثروت و به خدا فکر

بخوی تصویر داده ای برخاستیم. سرنوشت کسانی که کنار من (بعنوان یک نویسنده حزب، و فقط یکی) بر زمین افتادند و اگر من نوعی شانس جان بدر بردم را اگر بازگو کنم غصانه بزرگی میشود که هر نسل من که فعال سیاسی (و نه حتی کمونیست) بوده در دل دارد. فکر کنم برای نسلی که از مینی ژوپ تا آن چادرهای سیاه لعنتی را دیده و قدم به قدم به عقیش رساندند، رقتایش را شنیدند، دنبالش کردند، بمب اش زدند، زنان و شکنجه اش کردند، تحمل جمهوری اسلامی حتی سخت تر باشد. برای کسی که غرب را دیده و زندگی مردم را دیده درک بالای که جمهوری اسلامی سرش آورده است بسیار عمیقتر باشد. اما اینها هیچکدام جواب تو نیست. چه فایده دارد که به تو عزیزم ثابت کنم کدماک بیشتر از دست جراتهای اسلامی کشیدیم؟ مگر این قرار است حقانیتی به من یا به تو بدهد؟ ما داریم هر دو از مارکس و ماینیست نقل می آوریم. مگر مارکس و انگلس نصف من و تو از این مصیبت و دیده بودند؟ باید حتما میدیدند و مجبورشان میکردند تا سر صف صلوات بفرستند تا بتوانند حالا رهبران جنبش ما باشند؟ البته که باید در ایران انقلاب کرد. (تاکید زیر کلمه ایران) اما باید انقلاب کرد. (تاکید زیر کلمه انقلاب). یعنی باید دانست که چطور میشود در آن جامعه انقلاب کرد و پیروز شد. این موضوع اصلی است.

میکردی، باین کوله بار نفرت بدون اینکه ناسیونالیست باشم به حزب دمکرات کردستان پیوستم. خیلی سریع فهمیدم که اینها هم به شیوه ای دیگر پاسلر همان نظام نابرابر، همان فرهنگ ارتجاعی، همان مذهب، همان مردسالاری، همان فرودستی زن و کودک و اقشار کم در آمد و کارگر و آزادی بیان و نوشتن و نقد و اینها هستند و ملا بودن یک امتیاز بود. صف پیشمرگ و کادر و کمیته مرکزی چیزی شبیه ارباب رعیتی بود و خیلی نا عادلانه. بعضی ها بخاطر فقر بر میگشتند به ایران و زیر فشار جمهوری اسلامی تبذیل به تروریست علیه خود حزب دمکرات میشدند. خیلی زود متوجه شدم که حزب دمکرات نه تنها ظرف رسیدن من به آرمانهایم نیست بلکه حتی مانع رسیدن به آنها هست. تلاش کردم که از حزب دیگر را بشناسم. با بعضی از دوستان بحث میکردیم از احزاب دیگر می پرسیدم. بعضی ها میگفتند اگر اونهایی که از حزب کمونیست ایران و کومله جانشند و رفتند دوباره برگردند ما هم به کومله ملحق میشیم. من میگفتم اونها کیند میگفتند جماعت (منصور حکمت). باور کنید میگفتند که عدالت و میلیتاریسم کومله علیه سرمایه داری و جمهوری اسلامی همراه جماعت منصور حکمت از کومله ح. ک. ا بار کرد و رفت. من با وصف اینکه در میتینگهای آن زمان حزب کمونیست کارگری عراق شرکت میکردم و یک بار هم به میتینگ ناسک احمد عضو دفتر سیاسی این حزب رفتم و تمام سخنرانیهایم را قبول داشتم هنوز اطلاع خیلی خوبی از این حزب نداشتیم. منابع مطالعه در حزب دمکرات در دسترس نبود. یک کتابخانه داشت که سالها فکر کنم آپدیت نشده بود. از حزب دمکرات تسویه حساب کردم و تلاش کردم که به اروپا بیایم. نمیخواستم و نمیتوانستم به ایران برگردم و این باعث شد که خود را به هر

بگذار سر این بحث کنیم. چرا به استدلالات عقب مانده ای که «ما در ایران هستیم و بهتر میمانیم» یا «شما در خارج هستید و وضع اینجا را نمی فهمید» میدان میدی؟ (و از این «استدلالات» در دوره خاتمی و سوی طرفداران دوم خرداد بر علیه ما فراوان بود!) چرا فکر میکنی ما خواست مردم را نمی فهمیم؟ ولی آیا ایستادن جلوی خاتمی و به شکست کشاندن آن «خواست مردم» بود، یا دل دادن به او؟ آیا ما که در خارج نشسته بودیم و بقول تو سر صف صلوات نمی فرستادیم، خیلی بهتر از اکثریت همان مردم که به خاتمی توهم داشتند اینرا تشخیص ندادیم؟ وقتی ما در کنفرانس برلین رفتیم و گفتیم مرگ بر جمهوری اسلامی خیلی از کسانی که امروز چه بسی عضو حزب ما هستند روی ترش میگردند و میگفتند «رند (روی) می کنیدی! خب، چه کسی حق داشت؟ در مورد خانم عبادی چطور؟ آیا نبودند کسانی که «در خود ایران» بودند و هر روز مجبور بودند حجاب سر کنند ولی در ایشان «بانوی نجات بخش» کشف کردند و همین ما که در خارج هستیم و کسی توی سرمان نمی زند که حجاب سر کنیم پنهان گفتیم اشتباه میکنید و اشتباه میکردند! مگر ینش سیاسی انسان و درک او از توی سری خوردن و بدبختی کشیدن درمی آید؟ مگر برای اینکه بفهمیم نازیم چیست هر روز یکبار باید به کوره آدم سوزی

شیوه ای به منطقی ای امن که برای جان انسان ارزشکی قایلند برسانم. این در ترکیه اتفاق نیفتاد در یونان اتفاق نیفتاد، برای من در ایتالیا اتفاق افتاد. در یونان و ترکیه تلاش کردم که بعد از حزب دمکرات احزاب دیگر را هم بشناسم. در یونان بود که من مقاله «دمکراسی، تعابیر و واقعیات» منتشر در انترنایسویال دور اول از شماره ۴ تا ۷ را از منصور حکمت خوانم. داشت حرف دل من را با شیوایی و تیزی خاصی میگفت. فکر میکردم که این صدای خود من و بیشمارها مثل من است که از قلم این بابا داره فریاد زده میشه فورا این احساس را کردم که چرا نشد ۱۰ سال پیش میشناختم و میخواندمش. دیگر نشریه انتر ناسیونال را ول نکردم و هرچه بیشتر آثار حکمت و ادبیات کمونیسم کارگری را میخواندم بیشتر حس میکردم که من سالها تلخ عضو این گرایش و جنبش و حزب بوده ام و خودم نمیباشتم. خیلی خوشحال بودم که آشنایی با ادبیات کمونیست کارگری من را از یک جاده خاکی پر دست انزاع و عذاب آور به یک اتزان عریض و باشکوه جهت رسیدن به آرمانهایم رهنمون شده بود. سرنوشتی که جمهوری اسلامی و یک جامعه انسانی یکی از آرزوهای جنی و دست اول من بود. بعد از گرفتن اقامت سیاسی در ایتالیا در سال ۱۹۹۷ اولین کاری که کردم تماس با حزب کمونیست کارگری بود و از ژانویه ۹۸ تا بحال عضو این حزب میباشم و تا متحقق کردن برنامه اش سعی میکنم عضو این حزب بمانم.

از کسانی که از نظام نابرابر و استعمارگر امروز و زشتیهایش به تنگ آمده اند و به دنیایی عاری از فقر و ظلم میاندیشند دعوت میکنم که به حزب کمونیست کارگری پیوندند. هیچ راه دیگری نیست. تنها این حزب است که پرچم دار یک جامعه انسانی و مرفه و آزاد است. باید صفوفش را قویتر کرد.

برویم و بیرون بیایم؟ ارش جان! ما قبلا در همین نشریه و در ادبیات دیگر در مورد این گرایش عقب مانده (داخل و خارج) و بعد نوعی برتری و رجحان دادن به کسی که داخل است زیاد صحبت کرده ایم. بقول منصور حکمت خارج به داخل وصل است. اینها وجوه مختلف یک پدیده اند. همان انقلاب و رهایی که باید صورت بگیرد. و تا اینجا که به این انقلاب برمیگردم ما میخواستیم در ایران انقلابی بکنیم که تمام جهان متمدن، تمام کارگران جهان، تمام زنان و دانشجویان دنیا، تمام مردم مترقی و انسان دوست جهان از جای شان بلند شوند و بگویند: زنده باد کمونیسم کارگری. ما میخواستیم سنت انقلاب اروپایی کنیم. ما میخواستیم سنت ژاکوبین های انقلاب کبیر فرانسه، کموناردهای پاریس و بلشویکهای اکثر را زنده کنیم. میخواستیم از بهترین دستاوردهایی که جنبش های دهه ۶۰ و ۷۰ غرب داشت فراتر برویم. میخواستیم الگو به کل تمدن بشری ارائه دهیم. مگر یک انقلاب کارگری، که من و تو هر دو برایش تلاش میکنیم، میتواند چیزی کمتر از این باشد؟

با بوزش از خوانندگان و دوستان عزیز می نامه هایشان را این هفته نتوانستیم چاپ کنیم. هفته دیگر!

تلویزیون انترناسیونال

هر شب ساعت

۹ تا ۳۰:۹ بوقت تهران

از کانال جدید پخش میشود

(مشخصات کانال جدید در همین صفحه)

برنامه های تلویزیون انترناسیونال در اروپا و آمریکای شمالی هم پخش میشود. این برنامه ها از طریق سایت روزنه نیز قابل دسترسی خواهند بود.

میل: wpi_tv@yahoo.com

تلفن ۳۷ ۲۲ ۵۹۰ ۷۸۱ ۰۰۴۴

فکس ۱۷۳۳ ۱۲۲ ۵۰۳ ۰۰۱

طول موج جدید

رادیو انترناسیونال

رادیو انترناسیونال هرروز ساعت ۹ شب به وقت تهران روی طول موج ۲۱ متر برابر با ۱۳۸۰۰ کیلو هرتز پخش خواهد شد.

برنامه رادیویی سازمان

جوانان کمونیست

شنبه ها ۱۵:۹ تا ۳۰:۹

طول موج جدید رادیو انترناسیونال را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خود برسانید.

Payamgir radio:

+46 8 659 07 55

Tel: +44 771 461 1099

& +46 70 765 63 62

Fax: +44 870 129 68 58

radio7520@yahoo.com

www.radio-

international.org

کشدار میکشد در تختخواب و پولش را خواهند پرداخت راحت ترند که جای تاولهای تازیانه کلمات را بر قلبمان نبینند و فکرکنند درون چشمهایمان خالیست راحت ترند که فکر کنند ما از اول خراب بوده ایم یا به هر حال، خیلی زود خراب میشدیم . . .

عزیز دردونه

http://weblog.omila.com

شوهر مردگی

در یک زندگی منطقی، همسرتون رو از دست میدید، مراسم خاکسپاری همسرتون در روزی آرام و بی سروصدا انجام میشه، دوستان و آشنایان نزدیک به شما آرامش میدن، اتفاق خاصی نیفتاده و همه چیز خیلی زود به حالت عادی برمیگرده، فرزندتون برای شمامست . . . قانون، اموال همسرتون رو به شما و فرزندتون میده، زندگی رو به روال سابق ادامه میدید، هراز چندگاهی یا شاخه ای گل به قبرستان سرسبز و آرام شهر میروید و با همسرتون درد و دل میکنید . . . ممکن است در یکی از این ملاقاتها خبر ازدواج مجلدتان را هم به او بدهید . . . زندگی جاری است . . .

اما در یک زندگی اعتقادی، همسرتان را از دست میدید، همه

صفحه ۳

دختر ۱۶ ساله ای که برای نگاه کردن از پنجره به پسر همسایه و یا نه! چرا کوچه های جنوب شهر. . . چرا نه عصبان دخترکان مرفه از فشار روشنفکرانه ظلمی که بوی همان کهنگی را میدهد بوی منزجر کننده کهنگی، آقدر از پدر و برادر کتک خوردید، چه با ضربه های تازیانه چه با ضربه های کلام (چه کسی میدانند درد شلاق بیشتر است یا شدت ضربه های جملات؟) آقدر کتک خوردید تا فرار کردید. . .

نام روسپی را که به شما دادند خودشان را راحت کردند.

به نظر میرسد ما از اول خراب بوده ایم یا اینکه خیلی راحت خراب میشویم مثل گوشت قرمز در معرض آفتاب

آنها اینگونه راحت ترند راحت ترند که فکر کنند ما یا مردها خوابیده ایم نه آنها با ما، راحت ترند که سفیدی بازوانمان را نگاه کنند

دو سینه نرم یک باسن گرد یک کمر باریک آنها اینگونه راحت ترند

یک تکه گوشت که آه های

رادیو و تلویزیون

کانال جدید!

این اولین رسانه صوتی و تصویری ۲۴ ساعته چپ جامعه ایران است. کانال جدید فصل جدیدی را در تاریخ رسانه های جمعی آغاز خواهد کرد. این تلویزیون هر روزه از طریق ماهواره تل استار ۱۲ از ساعت ۸ تا ۱۰ شب بوقت تهران پخش خواهد شد. در ۲۲ ساعت

Satellite: Telstar 12X

Frequency: 12608 MHz

C e n t e r

Symbol Rate: 19279

FEC: 2/3

Polarization: Horizontal

رادیو و تلویزیون کانال جدید را در سطح وسیع تبلیغ کنید.

تلفنهای تماس با دبیران سازمان کمونیست:

0045 515296 20

0031-613248331

0049 1632693033

00358-400530468

001 604 709 8085

0044 78 90 80 9142

00905552048603

0046 70 48 68 647

0049 174 944 02 01

fax:001 781 735 8359

bahram-modarresi@web.de

دنامارک:

هلند:

آلمان:

فنلاند:

کانادا:

انگلیستان

ترکیه:

دبیر تشکیلات خارج:

دبیر کمیته مرکزی:

مشاور دبیر:

آدرس پستی:

Jawanan

Postfach 620 515

10795 Berlin

Germany

بازگشت خدا، روسپی، استقلال مالی

لینک

ناصر زنونز

nzonuz@netscape.net



پروردگار من

http://parvardegar.blogspot.com

آهای بندگان!

ما که خدا هستیم اراده کردیم برگردیم و دوباره اینجا بنویسیم! این مدت که نبودیم، جای شما خالی مدام با یک رب النوع از همین آسمان بغلی چت میکردیم و سرمان گرم بود حسایی! با اینکه تا به حال ندیده ایمش ولی به گمانمان نیکول کیدمنی باشد برای خودش و از شما چه پنهان از این آیکون های دو نقطه ستاره که برایمان میفرستد دلمان قیلی ویلی میروید. البته شاید غیلبی ویلی میروید! خیلی مطمئن نیستیم کدامش را میروید! اوخ!

این رب النوع مان آن لاین شد! ما بلویم برویم!!!

چنین گفت مارکس!!

http://marxist1360.persianblog.com

ملا هادی سیزواری و مسئله زن!

امروز که مثل همیشه و به قصد انبساط خاطر چند کتاب فقهی را ورق میزدم چشمم به مطلبی از ملا هادی سیزواری خورد که یا عرض پوزش از خوانندگان خانم آترا عینا نقل میکنم:

زن حیوانیست مو بلند که خداوند آترا به شکل انسان آفریده است!! حقیقتا هیچ مطلبی نمیشود به جمله بالا اضافه کرد. خود جمله بسیار گویاست تنها نکته ای را اضافه میکنم، گوینده این سخن و قائلین به آن خود حیواناتی هستند که روی دو پا راه میروند!

رهایی آبی

http://rahayabi.persianblog.com

روسپی

این کلمه را برای ما اختراع کرده اند.

دختر ۱۴ ساله ای که برای پوشیدن ماتوی رنگی

جوانان کمونیست

نشریه سازمان جوانان
حزب کمونیست کارگری ایران

mosaber@yahoo.com

مصطفی صابر

Tel: 001 604 730 5566

www.jawanan.org

www.m-hekmat.com

www.rowzane.com

www.hambastegi.org

www.medusa2000.com

www.wpiran.org

www.childrenfirstinternational.org

از این سایت ها دیدن کنید:

به سازمان جوانان کمونیست بپیوندید!